درس هفتصد و هشتم

کیفیت علم عنائی حق (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

ازلی بودن صور موجودات در علم عنائی حق

در جلسهٔ قبل عرض شد که صور علمیه در صقع ربوبی در مقام تحفظ بر اسماء و همین‌طور صفات به‌نحو قدیم زمانی در اصطلاح اهل فن یا قدیم ذاتی، نه به معنای استغناء از علت بلکه به معنای بقاء به بقاء علت قبل از تحقق حقایق عینیهٔ خارجیه موجود است و تا جایی که خدا خدایی می‌کرده و خدایی خواهد کرد این صور علمیه موجود بود یعنی نمی‌توانیم برهه‌ای در حیات حضرت أحدیت تصور کنیم که در آن برهه ذات اقدس حق فاقد صور علمیه نسبت به عالم خلق بوده باشد؛ این تصور مستحیل است و این عدم تحقق محال است.

تعریف قدم زمانی

بنابراین در ذات اقدس حق به بقاء آن حیات [دارد] اولاً و استدامتاً چون ابتدا که نبود؛ ابتدایی برای ذات متصور نیست. پس می‌توانیم این‌گونه

تعبیر کنیم که صور علمیه حدوثاً و بقائاً وجودشان به بقاء و حیات حضرت حق متعلق است و چون حیات حضرت حق ابتدا ندارد بنابراین صور علمیه در علم عنائی حق ابتدا ندارد. این می‌شود قدم زمانی یا قدم ذاتی البته با اختلاف در اصطلاح. چون قدم ذاتی در مواردی گفته می‌شود که خود ذات بی‌نیاز از علت است و ما نسبت به آن بحث نمی‌کنیم؛ قدم را در اینجا به‌معنای شیءٌ بلا أول له تصور می‌کنیم؛ چه آن اوّلیت، اوّلیت زمانی باشد یا اوّلیت رتبی باشد، اوّلی برای او محقق نیست.

این مسئلهٔ اول است که در این مسئله با برهانی که گفته شد هیچ جای شکی وجود ندارد و تردیدی در این مطلب نیست. حالا وارد مباحث دیگر نمی‌شویم چرا که مطلب به اطاله کشیده می‌شود. حالا کیفیت نزول این اسم از مقام ذات و همین‌طور آن حقایق اسمیه در این اسم کلی و اتحاد اسم با ذات یا اختلاف رتبی اسماء با ذات اینها دیگر مطالبی است که طبعاً در مفصلات و همین‌طور در کتاب توحید علمی و عینی مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نسبت به این قضیه صحبت شده است و بعد

ارتباطی هم به بحث ندارد یعنی خیلی مرتبط با این مطلب نیست.

آنچه که فعلاً به ما مربوط است و باید نسبت به مُثل نوریهٔ الهیه یا به تعبیر دیگر مُثل افلاطونیه مورد توجه قرار بدهیم این مقدار از بحث است ...، حالا ما کاری به آن کیفیت مثل نوریه نداریم که آیا آن مثل به‌نحو کلی است یا به‌نحو جزئی، ما بحث را در اینجا عام مطرح می‌کنیم؛ چه انسان کلی باشد که این حکایت از همان حقیقت نوریهٔ کلیه است یااینکه انسان‌های جزئی باشند مثل افراد انسان و افرادی که در اینجا نشستند، صورتِ مجلسی که در اینجا وجود دارد که تمام اینها صور جزئیه است، بحث، بحث کلی و سِعی است و شامل همهٔ صور و همهٔ انواع تعینات خواهد شد.

پس در این قضیه شکی نیست که تمام صور اشیاء چه به‌نحو کلیت و چه به‌نحو جزئیت در علم عنائی حق شیءٌ بلا اول له و حقیقت بلا اول له و صرفاً این صور فقط اختلافش با ذات أحدیت اختلاف علّی و معلولی است؛ تا جایی که خدا

خدایی می‌کرد این صور بوده و همین‌طور این صور هم خواهند بود و شکی در این قضیه نیست. این یک مسئله است.

تعریف مابإزاء حقیقی و اعتباری

مطلب بعد می‌رسیم به این نکته که حالا این صور حکایت از چه می‌کند؟! آیا این صور فقط یک نقوش و یک اشیاء و تصوراتی هستند که فرض کنید یک نقاش تصورات خودش را به‌صورت کاغذ درمی‌آورد؟! حالا چه اینکه آن تصور، تصور ذهنی باشد قبل از انتقال به کاغذها و قرطاس و اینها، یااینکه این صور نقوشی پس از انتقال باشند؛ در هر دو صورت اینها یک نقوشی هستند که یک مابإزاء خارجی دارند: مابإزاء حقیقی یا مابإزاء اعتباری؛ حقیقی این است که فرض کنید الآن این اشیائی که در این مدرسهٔ فیضیه هست از اشجار، صحن، سنگ و کیفیت حجرات را انسان به‌صورت عکس دربیاورد و بعد در کاغذ نشان بدهد، این عکس حکایت از این حقایق می‌کند.

نقوش اعتباری این است که انسان خودش یک مدرسه‌ای را در ذهن تصور می‌کند بدون اینکه وجود

خارجی داشته باشد و بعد آن نقش را منتقل می‌کند؛ این وجود خارجی ندارد ولی بالأخره هر کسی که نگاه می‌کند، در این نگاه فقط رنگ را نمی‌بیند یعنی نمی‌بیند که اینجا آبی و اینجا قرمز و اینجا سیاه است بلکه در پس این سیاهی، آبی، قرمز و زردی یک واقعیت خارجیه را می‌بیند؛ چه آن واقعیت خارجیه باشد یا نباشد یعنی ذهن به یک واقعیت خارجیه منتقل می‌شود که بین این واقعیت خارجیه ـ دقت کنید که چه می‌خواهم بگویم! اینجا خیلی بزنگاه مسئله است! ـ و بین این نقش اختلاف است؛ یعنی نقش یک مسئله در ذهن من یا در این کاغذ است و واقعیت خارجیه یک مسئلهٔ دیگر و امر دیگری است که یا این وجود دارد یا وجود ندارد آن دیگر بحثی در او نیست ولی وقتی که ذهن مخاطب به این نقش می‌افتد به آن واقعیت خارجیه توجه می‌کند و می‌پرسد که این عکس مدرسه‌ای که شما در اینجا کشیدید در کدام شهر و کشور است؟ چه زمانی بوده است؟ این مدرسه چندتا دانشجو یا طلبه داشته است؟ این سؤالاتی که می‌کند، سؤالات از نقش

نمی‌کند، اگر بخواهد از نقش سؤال بکند یک مسئلهٔ دیگری است که بخواهد به خود نقش نگاه بکند. یعنی وقتی که مطمئن شد یک قضیه‌ای ماوراء آن هست یا نیست آن‌وقت می‌آید نگاه می‌کند و می‌گوید که حالا ببینم که چه میزان مهارت در این نقش به خرج داده است.

تفاوت نقش و صورت با واقعیت خارجیه

یعنی مسئلهٔ نقش و صورت با مسئلهٔ آن واقعیت خارجیه، دو حقیقت متفاوته است؛ این حقیقت حقیقت صوریه است و برای خودش استقلال دارد، چه آن مدرسه در خارج باشد یا نباشد، و آن مدرسه هم برای خودش استقلال دارد چه این نقش باشد یا نباشد، اینها دو حقیقت جدا هستند و هیچ ارتباطی به‌هم ندارند. بله، این حکایت از آن می‌کند. گاهی انسان به خود نقش نگاه می‌کند یعنی برای او خود نقش مهم است.

این نقاش‌هایی که خیلی ماهر و خیلی بزرگ هستند صورت‌هایی که انسان می‌بیند اگر ذهنش به‌سمت آن شخص خارجی هم برود خیلی به‌نحو گذرا می‌رود ولی به خود نقش خیلی توجه می‌کند.

من‌باب‌مثال تابلوهایی که می‌کشند این تابلوها خیلی ارزش دارد ارزش تابلوها به این نیست که یک مابإزاء خارجی دارند بلکه به خود این تابلو ارزش می‌دهند و [می‌گویند که] خود این نقاش چقدر ماهر بوده است.

من‌باب‌مثال کمال‌الملک آن نقاش خیلی معروف ایرانی که در حدود صد سال پیش بوده و خیلی از نقاش‌هایی که زبردست بودند شاگردان او بودند. او خیلی عجیب بوده است و نقاشی‌های او و آن تصاویرش تصاویر خیلی ارزشمندی است.

یک داستانی هم نقل می‌کنند ـ خیلی ادم تعجب می‌کند که واقعاً چه مردانگی‌ها و لوطی‌منش‌هایی وجود دارد که این اشخاص این اوصاف را دارند و مایی که این‌همه مدعی هستیم از این مسائل بی‌بهره هستیم ـ که چند نفری پیش او به نیشابور رفته بودند. الآن قبرش در نیشابور کنار قبر شیخ محمد فریدالدین عطار نیشابوری است؛ فریدالدین عطار آن عارف بزرگ؛ بسیار جلالت هم دارد خیلی خیلی جلالت دارد. پیش او رفته بودند و صحبت این بود

که یکی از افراد یک کار خلافی کرده بود. قضیه درست یادم نیست و من جایی می‌خواندم. شخصی یک حساب و کتابی با همین کمال‌الملک داشت و می‌خواست سوءاستفاده‌ای بکند و ظاهراً برای اینکه کسی تعقیبش نکند یک نامه‌ای جعل می‌کند و عجیب اینکه چطور امضای کمال‌الملک و آن مهر را پیدا می‌کند و به این نامه می‌زند و امضا می‌کند که شما از تعقیب این فرد صرف‌نظر کنید. این نامه به طهران می‌رود و به آنها می‌دهد وقتی که آنها بررسی می‌کنند یک نفر که خوب دست‌خط کمال‌الملک را می‌شناخت یک‌دفعه متوجه می‌شود که این نباید دست‌خط او باشد. گرچه آن شخص خیلی سعی در تقلید داشته است ولی طبعاً خب فرق می‌کند. آن موقع که لرزه‌نگاری و اینها که نبود و تشخیص نمی‌دادند.

آنها سه نفری بلند شدند به نیشابور آمدند یعنی آن مسئول و آن مأمور دولتی و اینها از طهران بلند شدند و به نیشابور آمدند که پیش کمال‌الملک بیایند و نامه را نشان بدهند که آیا این نامهٔ شما است یااینکه نامهٔ شما نیست و ما آن شخص را تحت تعقیب قرار

بدهیم. او نامه را برمی‌دارد و نگاه می‌کند و می‌گوید که نه‌خیر این نامهٔ من نیست و من چنین چیزی را ننوشتم ولکن اجازه نمی‌دهم کسی را که خواسته از عنوان و موقعیت من برای این منظورِ خودش استفاده بکند، من او را بی‌نصیب بگذارم و او را به‌واسطهٔ خودم و به‌واسطهٔ تعدی که در فلان مال من کرده، به‌واسطهٔ من تحت تعقیب قرار بگیرد! این اجازه را هم به شما نخواهم داد!

ببینید چقدر این عمل بزرگ‌منشانه و کریمانه است درحالی‌که خب این یک آدمی بوده که در خانهٔ او همه چیز هم پیدا می‌شده است، عکس‌های ایشان هست و خب شما دارید می‌بینید. جالب اینکه وقتی که این سه نفر آنجا ماندند آنها را نگه داشت و گفت که اگر بخواهید برگردید نمی‌شود و کالسکه نیست. آن زمان کالسکه و اینها بود. آنها را نگه داشت و برای ایشان همراه با غذا مشروب آورد ولی خودش نخورد و گفت که من مدتی است که دیگر مشروب نمی‌خورم ولی برای میهمانان ما اگر اهلش باشند هست و از این جور چیزها هم داریم! مشروب را

برداشته بود و آورده بود و آنها هم به سلامتی ...!

بله، هر کسی در عالم خودش است دیگر!

حالا صحبت کیفیت نقش و کشیدن عکس شد خواستیم این را بگوییم که به خدمتکارش گفت که فلان نقاشی‌ای را که من اخیراً تمام کردم را بیاور. آن را آورد تصویر یک منظره بود که یک شکارچی با آن تفنگ خودش دارد یک حیوانی را شکار می‌کند بعد وقتی که اینها نگاه کردند و به‌به و چه‌چه کردند ...، گفت که نه، شما پی نبردید! این‌طوری نباید به این نگاه کرد! بعد خودش یک کاغذ را برداشت و لوله کرد و کنار چشمش گرفت و گفت که باید نقش را این‌طوری از روی یک زاویه و مقدار خاص نگاه کرد؛ نگاه کنید تا ببینید فرق بین یک‌سره نگاه کردن و دقت کردن چقدر است! اینها نگاه کردند و گفتند که آهان! یک چیزهایی ...! گفت که هنر را این‌طور در ریزه‌کاری‌ها می‌توان یافت که چگونه یک هنرمند در این ریزه‌کاری‌های خودش چه ظرایفی را مدّنظر قرار داده است.

علیٰ‌کلّ‌حال اینها هم بودند؛ اینها هم این قسم بودند و حالا در پیشگاه عدل الهی به کدام دو مسئله

خدا توجه می‌کند؟! به شرب خمری که این می‌کرد یا به این کاری که این انجام داد و به این گذشتی که در اینجا کرده است؟! خدا به کدام عمل پاداش می‌دهد؟! خدا به کدام یک از این دو نحوه فعل و کار نگاه می‌کند و با بنده‌اش برخورد می‌کند؟! بله، من که خیال می‌کنم که خدا به آن باطن نگاه کند! من این‌طور تصور می‌کنم! حالا شما آقایان یا کسان دیگر شاید طور دیگری تصور دارید، آن را بنده نمی‌دانم و مسئله را به روز قیامت موکول می‌کنیم تا در آنجا ببینیم که حکم و داوری الهی نسبت به افراد و نسبت به اشخاص چگونه است! خلاصه این مسائل این‌طور است دیگر و حساب و کتاب این است.

یک وقت یکی از این دوستان اطباء ـ از دوستانی که الآن هم هستند و توفیق رفاقتشان را داریم ـ در مشهد پیش مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه آمده بود و گفته بود که آقا پریروز شخصی در اینجا آمده بود و کسالتی پیدا کرده و به یکی از همین اطبای قلب تلفن کرد و گفته که من آقای طهرانی هستم و کسالت دارم! آن دکتر هم نمی‌توانست برود و به هوای اینکه

این مریض، [مرحوم علامه] است به آن دستیارش تلفن کرده که برود و به مسئله رسیدگی کند یا مثلاً به بیمارستان بیاورند و رسیدگی کنند. فردایش [آن دکتری که با مرحوم علامه آشنا بود] را دید گفته که آقای طهرانی مریض شدند و چه شده و یک هم‌چنین چیزی تلفن شده است و من الآن می‌خواهم بروم و ایشان را ببینم ولی او وارد بوده است و گفت که آقای طهرانی که اهل این حرف‌ها نیست که تلفن کند بیایید من طهرانی هستم و دکتر بفرستید و معاینه بکنید! شما که ایشان را می‌شناسید! ایشان که اهل این مسائل نیستند و آن‌هم خب گفت که من هم خیلی تعجب کردم و گفتم: شاید ضرورت پیش آمده است.

علیٰ‌کلّ‌حال بعد به اتفاق هم بلند شدند و رفته بودند آن شخص را که در آنجا بستری بوده دیده بودند! دیدند که اصلاً این شیخ است! این نه‌تنها سید طهرانی نیست بلکه شیخ است و فامیلی‌اش هم اصلاً طهرانی نیست و یک فامیلی دیگر و اسم دیگری دارد و اصلاً به طهرانی هم معروف نیست! اهل یکی از شهرستان‌ها بود منتها از اینجا اطلاع داشت و

وضعیت آقا و پزشکانی که با ایشان [در ارتباط] هستند [را می‌دانسته است] و دیگر حالا چه جهتی بوده ... . بعضی خواستند پیگیری کنند مرحوم آقا گفتند که چرا این حرف‌ها را می‌زنید و چرا این‌طور می‌کنید؟! حالا اقلاً اسم ما یک فایده‌ای داشته است! حالا ما بایستی که بیاییم این قضیه را پیگیری کنیم؟! الحمدلله که خدا حداقل اسم ما را وسیله قرار داده است! گفتند که دیگری هم بیاید همین‌طور [استفاده کند] چه تفاوتی می‌کند؟! اگر این‌قدر یک عرضه از اسم ما بربیاید که این بتواند یکی دیگر را معالجه کند خب بگذار بکند بگذار بقیه هم بیایند بگویند که طهرانی هستیم! دومی هم بیاید سومی هم بیاید بگوید که من طهرانی هستم!

این مرام مرام [اینها] است. بایست که روی این مسائل فکر کرد و دیگر اینها چیزهایی است که این‌طرف و آن‌طرف به‌دست نمی‌آید و این خصوصیات پیدا نمی‌شود و این اخلاق و این رفتار رفتاری است که باید انسان روی اینها بیشتر تأمل کند.

علیٰ کلّ حال قضیه این است و من بعضی از اوقات وقتی که کتاب، قصه، داستان و قضیه‌ای می‌خوانم که حکایت از بعضی از نکات دارد خیلی تحت تأثیر قرار می‌گیرم که ما که آمدیم و خودمان را داعی برای سبیل إلی الله قرار دادیم و نمایندهٔ رسول خدا در روی کرهٔ ارض که هیچ، بلکه روی منظومهٔ شمسی و همهٔ کهکشان‌ها وانمود کردیم و آن ادعا را همراه خود می‌بریم، به کمترین خصلت از خصائل انسانی متصف نیستیم و به کوچکترین وصف از اوصاف پسندیدهٔ انسانی موصوف نیستیم و فقط همین صرف پرداختن به زیّ ظاهری و آراستن و سرهم کردن جملات و تعابیر و خلق خدا را به بیراهه کشاندن و از راه و مسیر نگه داشتن [مشغولیم] دیگر حالا هر کسی خودش می‌داند با معتقدات خودش!

این اختلافی که بین این حقایق خارجیه و بین حقایق علمیه در مورد صور و نقوش وجود دارد، این مسئله موجب انفکاک بین دو حقیقت است که هرکدام از اینها هیچ ارتباطی با دیگری ندارند فقط ارتباط اینها یک ارتباط ذهنی است یعنی وقتی که شما به این صورت نگاه می‌کنید این صورت یک

شخص را شما با همین دستگاهها می‌اندازید و بعد روی کاغذ می‌آورید؛ این سر جایش نشسته و این کاغذ هم در دست شما است و هیچ ارتباطی بین این دو وجود ندارد و ربطی بین این دو نیست.

آیا مسئله بین صور علمیه در علم عنائی حق و بین حقایق خارجیه همین‌طور است؟ یعنی صرفاً یک نوع حقایق علمیه‌ای وجود دارد مثل این صورت مجلسی که الآن در روز چهارشنبه هست، صورت این جلسه در علم عنائی حق بوده است بسیار خب این مقدار را ما قبول داریم که در علم عنائی حق به بقاء خود حضرت حق بوده و این‌هم برایش یک قضیهٔ خارجیه‌ای است که آن صورت الآن یک‌دفعه می‌بینیم، هان آن مابإزاء آن صورت این بوده و مابإزاء آنچه را که در قبل بوده این بوده است. منظور از قبل، قبل زمانی نیست بلکه قبل رتبی و قبل علّی و قبلیت علیّه منظور است. آن به این کیفیت بوده است و این مسئله هم همین‌طور است؟! یااینکه مطلب در اینجا با آنچه را که در خارج ما نسبت به انطباق بین صور و بین ذی الصوره مشاهده می‌کنیم در اینجا مسئله

تفاوت دارد.

خب صحبت در این است که این حقایق خارجیه اینها چه هستند اینها چه مسئله و چه وجودی هستند که در ماوراء این وجود، این وجود می‌بایست تحقق پیدا بکند و وجود خارجی پیدا بکند تااینکه آن صورت با آنچه را که در خارج هست یکی درآید و سرِ مویی با آنچه را که در آنجا بود تفاوت نکند.

عدم انفکاک بین علت و معلول

شکی نیست بر اینکه تمام این حقایق خارجیه دائر مدار حقیقت علیت و قانون علیت هستند یعنی تمام آنچه را که ما در عالم خارج مشاهده می‌کنیم اینها براساس قانون علیت در خارج محقق شدند. یعنی وجود علّی اقوای از وجود خارجی اعیان در معلول تأثیر می‌گذارد به‌نحوی‌که معلول را از خودش بروز و ظهور می‌دهد و نمی‌تواند بین علت و معلول فاصله باشد یعنی شما نمی‌توانید یک برهه‌ای را تصور کنید که در آن برهه علت وجود دارد و در علیت خودش تام است ولی خبری از معلول نیست و باید زمانی بگذرد تااینکه این علت بتواند به مرتبهٔ ایجاد و به مرتبهٔ فعلیت برسد. شما نمی‌توانید بین

علت و معلول، و بین استعداد و فعلیت برهه‌ای را تصور کنید که یک شیء در مقام استعداد هست و علیت برای فعلیت دارد ولی در همان مرتبه استعداد باقی می‌ماند این مستحیل است.

احاطهٔ علمی ذات اقدس حق نسبت به اعیان خارجی

بنابراین آیا آن کیفیت ارادهٔ حق نسبت به حقایق خارجیه به کیفیتی است که بین علت و معلول فاصله انداخته است؟! یعنی آیا ارادهٔ حق نسبت به تحقق اعیان خارجیه در یک برهه نبود و در یک برههٔ دیگر آن اراده تحقق پیدا کرده است؟! یعنی نسبت به اراده برای شیء خارجی و تحقق آن امر خارجی حضرت حق در یک زمان دارای جهل بوده است؟! نه نسبت به صورت علمیه، بگویید که حالا نسبت به صورت علمیه جهل در آنجا وجود نداشته ولی نسبت به صورت عینیه که می‌توانیم بگوییم که در ذات اقدس حق جهل وجود داشته است. اینکه می‌گویم که «می‌توانیم» نه‌اینکه می‌توانیم بگوییم، یعنی برای عوام و برای تصور عوام جای این سؤال هست که چه اشکالی دارد که صور علمیه را اختصاص به ذات حق بدانیم؟ دیگر در آنجا جهلی نیست. خب از این

مسئله که فارغ شدیم دیگر کارمان تمام است و خرمان از پل گذشته است و دیگر نیازی به این‌همه استدلال نداریم ذات اقدس حق نسبت به اعیان خارجی احاطهٔ علمی دارد پس جهل در آنجا راه ندارد.

حالا سراغ نفس تحقق خارجی آمدیم؛ آیاتی در اینجا هست مثل ﴿وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمۡ شُهَدَآءَ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾[1] و آیاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه این مقام علمی با مقام عینی تفاوت می‌کند. خب ذات اقدس حق در مقام علمی عالم است و کسی که قبل الغنائم و بعد الغنائم انفاق کرده را می‌داند این اختلاف را قبول داریم. ولی نسبت به مقام عینی چطور؟! مفسرین می‌گویند که در اینجا منظور از ﴿وَلِيَعۡلَمَ﴾ خود نفس تحقق خارج است که نفس تحقق خارج در اینجا این نبوده است یا مثلاً آیه می‌گوید: ﴿وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ

---

[1] . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۲۵:
«[و این روزهای روزگار را ما به اختلاف احوال در میان مردم و خلائق می‌گردانیم] و به علت آنکه مقام و منزلت کسانی که ایمان آورده‌اند معین و معلوم شود؛ و خداوند از میان شما گواهانی را بر اعمال مردم برگیرد و مشخّص نماید؛ و خداوند البتّه ستمکاران را دوست ندارد.»

جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾[1] آنهایی که مجاهده می‌کنند را خدا بداند؛ این خدا بداند یعنی قبلاً نمی‌دانسته است؟! آیا حتماً باید مجاهده در خارج انجام بشود تا خدا بداند؟! اینکه جهل است! ما که جهل را باطل کردیم؛ ذات اقدس الهی نسبت به هیچ نقطه و نسبت به هیچ مورد و نسبت به هیچ برهه دارای جهل نیست و آن جهل مساوی با عدم اوست و مساوی با وجود ماهیت و استعداد و فعلیت او است. لذا روی این حساب باید آن آیات و اینها را به آن کیفیتی که مسئله و برهان به آنجا کشیده می‌شود بر طبق همان محمول و تفسیر بشود.

پس آیا ذات اقدس در مقام علمی و در مقام ذهنی، حق دارای ذهنی است مثل ذهن ما که یک صورتی را تصور می‌کنیم؟! حالا آن صورت یا واقعیت خارجی دارد یا ندارد، عرض شد بین تصور ذهنی ما و بین واقعیت خارجی انفکاک است

---

[1] . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۲. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۶۲:
«[آیا شما گمان می‌کنید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه امتحان الهی شما را فرا گیرد]، و بدون آنکه مقام مجاهدین در راه خدا و صبر کنندگان در برابر مشکلات و حوادث معلوم و مشهود گردد؟!»

همان‌طور که بین آن صورتی که در کاغذ نقش بسته و بین واقعیت خارجی انفکاک وجود دارد من‌باب‌مثال این کاغذ در دست من است درحالی‌که عکس فلان شخص است و آن‌هم در چند متر آن‌طرف‌تر نشسته است و بین این کاغذ و بین او انفکاک است.

خب ارتباط آن صورت علمیه‌ای که از اشیاء در ذات اقدس حق وجود دارد با این حقایق خارجیه به چه شکل است؟ آیا بین آنها و حقایق خارجیه انفکاک است؟ یعنی یک برهه‌ای گذشته که ذات اقدس حق دارای صور علمیه بود ولی حقایق خارجیه وجود نداشتند؟! مثل اینکه ما شصت سال پیش نبودیم، این آقا چهل سال پیش نبود، آن آقا صد سال پیش نبود، آن آقا دویست سال پیش نبود و بعد، خلق پیدا می‌شود درحالی‌که صورت علمیه در ذات حق بوده است.

من‌باب‌مثال افرادی هستند که شخصی که به‌دنیا می‌آید را قبلاً در خواب می‌بینند؛ صورت او را می‌بینند و شکل او را می‌بینند و همان‌جا می‌کِشند و می‌گویند که آقا وقتی که به‌دنیا می‌آید شکلش

این‌طوری است و وقتی که به‌دنیا می‌آید معلوم می‌شود همین است. اگر نبود پس چطور کشیده است؟! عدم که دیگر قابل ارتسام نیست، عدم که قابل تصویر نیست! اینکه الآن این صورت را می‌کشد از کجاست؟! پس این صورت برزخی داشت و آن صورت برزخی که همان حقیقت برزخیه است، علت برای تحقق خارجی این عین است و آن جنبهٔ علیت نسبت به این قضیه دارد.

حالا صحبت در این است که آیا علم باری نسبت به وجود خارجی اشیاء علمِ صوریِ عکاسیِ نقاشی است؟ چون از دو حال خارج نیست. مثل علمی است که من پیدا می‌کنم فرض کنید عکسی را به من می‌دهند و می‌گویند که یک هم‌چنین شخصی در شیراز هست بنده که او را ندیدم ولی همین‌که عکس را به من می‌دهند من فقط عکس را می‌بینم و یک صورتی می‌بینم و می‌گویم که من می‌روم شیراز و او را پیدا کنم. می‌روم ببینم که این عکسی را که به من دادند این جمال دل‌آرا کجاست و در کدام نقطه از این بقاع ارض قرار دارد! یک کفش آهنین و یک

عصای آهنین که در قصه‌ها قبلاً می‌خواندیم می‌پوشیم تا دنبال این وجود ذی‌جودِ سراسر مفیذِ ـ یا مستفیذه! ـ در شهرها و بلاد برویم و پیدایش بکنیم، آن بسته که «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد»![1]

حالا آیا این علم حضرت نسبت به اشیای خارجی ـ اینجا باید توجه کنیم داریم به مسئله می‌رسیم! ـ مانند علم من و امثال من به صورِ اشیاء است که هیچ ارتباطی با آن وجود خارجی ندارد؟! لعلّ اینکه اصلاً وجود خارجی نباشد و وجود خارجی نداشته باشد بلکه فقط یک صورتی را نقاش کشیده و آن‌قدر هم طبیعی کشیده که قابل تشخیص نیست. این مقام، مقام جهل است. یعنی علم عنائی حق نسبت به صورت اشیاء هست ولی نسبت به خود اشیاء نیست! یعنی او نسبت به تحقق خارجی اشیاء اطلاع ندارد ولی نسبت به خود صورت اطلاع

---

[1] . منسوب به دولتشاه:

در بزم وصالش همه کس طالب دیدار *** تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

دارد، مثل ما! دقت کنید! اینجا را نبایستی بگذاریم که از مغزمان فرار کند! آیا علم عنائی حق نسبت به اشیاء خارجی مثل علم ما نسبت به صورتی که در کاغذ است می‌باشد درحالی‌که مابإزاء خارجی یا دارد یا ندارد؟! اصلاً می‌گوییم که دارد ولکن ما ندیدیم ما نسبت به صورت او علم داریم ولی نسبت به تعیّن او علم داریم؟! علم نداریم لعلّ تااینکه ما به آنجا برسیم و به وصالش برسیم بمیرد!

شخصی ـ یک از افراد معروف هم بود ـ زن نمی‌گرفت تااینکه بعد از یک مدت زیاد به کسی که دلش می‌خواست رسید. روز اول و روز دوم و روز سوم گذشت یک‌دفعه زن گفت: آخ دلم! تا رفت که برایش دکتر بیاورد یک‌دفعه دید این دراز به دراز خوابیده است! این‌هم به سرش زد و دکنه شد و راه افتاد! فقط دو روز و نصفی وصال داد! روز اول و روز دوم و ...، نه، چرا روز بگوییم؟! شب اول و شب دوم و ...!! نمی‌دانیم که این مرد چیزی بر سرش آورد یا تقدیرش این بوده است! بله، شما که دارید می‌خندید، اهل همان حوالی شما ـ آذربایجان

ـ بوده است!

آیا علم عنائی حق هم مثل علم ما است؟! خب اینکه مقام جهل است! یعنی خدا نسبت به این صورت خارجی اشیاء اطلاع دارد ولی نسبت به نفس تحقق خارجی اشیاء اطلاع ندارد؛ مانند ما. پس دیگر حد فاصل بین ما و او چه می‌شود؟! چگونه می‌شود تصور بکنید که نسبت به صورت اطلاع دارد و نسبت به تحقق خارجی هم اطلاع دارد؟! چیزی که عدیم الوجود و معدوم است، چگونه می‌شود بر او اطلاع پیدا کرد؟! این صورتی که الآن در دست من است مابإزاء خارجی هم ندارد عکس یک منظره است یک منظره را کشیدند و بعد هم از روی آن منظره عکس انداختند شما نگاه می‌کنید می‌بینید عکس دوربین است درحالی‌که او وجود خارجی ندارد پس من الآن احتمال می‌دهم این اصلاً وجود خارجی نداشته باشد چون بین آن انفکاک هست. این انفکاک باعث همهٔ این بدبختی‌ها و این اشکالات و باعث همهٔ این توالی فاسدی که مترتب بر این می‌شود، انفکاک بین صورت و بین ذی الصوره در عالم خارجی نسبت به ما است. اما اگر قرار باشد که علم نسبت به صورت

در ذات ربوبی منفک از تحقق اعیان خارجی باشد، این اشکال پیش می‌آید پس او جاهل است.

تلمیذ: مگر تحقق خارجی متصرم الوجود نیست؟!

استاد: ما به تصرمش کار نداریم فعلاً به اصل قضیه کار داریم حالا تصرم یک اشکال دیگر است. عرض کردم خدمتتان که مسائل را یکی‌یکی جلو می‌آییم. ما اصلاً کاری به تصرم نداریم؛ به‌طور مثال در مبدعات، در صور ملائکه، در آنجا چه می‌فرمایید؟! آنجا که تصرم وجود ندارد! در نفوس کلیه، در عقول، در عالم مجردات، عالم ملائکه، عالم نفوس مدبرات و امثال‌ذلک که وجودشان وجود متصرم نیست در آنها این مسائل وجود دارد یا ندارد؟! بحث اعیان خارجی و کون و فساد و اینها را بعد در آنجا می‌آوریم و صحبت می‌کنیم.

پس ما برای رفع جهل در ذات ربوبی چاره‌ای نداریم الاّ اینکه بگوییم: بین اطلاع بر صورت اشیاء ـ حالا چه مبتدعات باشد چه غیر مبتدعات باشد ـ و این افراد خارجی با اطلاعی که ما داریم تفاوت است؛ تفاوتی که ما داریم این است که به‌واسطهٔ اطلاعی که بر صورت اشیاء پیدا می‌کنیم این اطلاع

موجب تحقق خود اشیاء نیست. من‌باب‌مثال ممکن است ذهن یک نقاش آمده یک منظره را کشیده درحالی‌که وجود خارجی ندارد.

تساوی اطلاع بر صورت اشیاء با اطلاع بر عینیت خود اشیاء، در ذات ربوبی

ولی در ذات ربوبی اطلاع بر صورت اشیاء باید مساوی با اطلاع بر عینیت خود اشیاء باشد تااینکه آن حلقهٔ مفقوده بین اطلاع ذات ربوبی بر صور اشیاء و بین اطلاع ذات ربوبی بر تحقق عینی اشیاء برداشته شود. البته در این مسئله راه‌های دیگر مثل سلسلهٔ علیت هست که حالا ما اصلاً به آنها نمی‌پرداریم و فعلاً لُری قضیه را مطرح می‌کنیم دیگر از این ساده‌تر و از این آسان‌تر و از این راحت‌تر [نمی‌شود گفت]! به قول مرحوم آقا ما خدا را پایین کشیدیم و در مشت مردم گذاشتیم، بابا این خدا است! این‌قدر خدا را در عالم آن‌طرف و غیب و فلان نیندازید و در صندوقچه مخفی نکنید! ما درآوردیم و گفتیم: آه این خدا است و ببینید که با این خدا می‌خواهید چه کنید!

این اطلاع ذات ربوبی بر صورت اشیاء تمام اینها ناشی از مقام جهل است. شخص یک صفحه فلسفه نخوانده دارد به این مسائل ایراد می‌گیرد! خب عزیز

من! این مسائل در حیض و نفاس نیست! این مسائل که در نماز و روزه و صلاة مسافر نیست! آن‌وقت می‌گوید که آقا چطور در مسئلهٔ وحدت وجود ذات اقدس حق که مجرد است با این اعیان خارجی یکی است؟! خب باید هم ایراد و اشکال کنی چون تو نخواندی و نسبت به این مسائل جاهل هستی. چرا شوخی داری؟! بررسی قضیه و غایت مسئله کار و زحمت می‌خواهد همان‌طوری‌که رسیدن به مسائل فقهی و سایر مسائل اصولی زحمت و مطالعه می‌خواهد و آن به‌جای خودش محفوظ است، این‌هم به جای خودش محفوظ است. چرا ما باید بیاییم این‌طرف و آن‌طرف دخالت کنیم و بیخود و بی‌جهت این و آن را متهم بکنیم؟! این صحیح نیست.

اطلاع ذات ربوبی نسبت به صورت، عین اطلاع ذات ربوبی نسبت به تعیّن خارجی است و تعیّن خارجی درصورتی اطلاع بر او مصححِ برای این اتصال است که وجود داشته باشد و اگر وجود نداشته باشد چطور ذات ربوبی بر اعیان خارجیه

مطلع است؟! چگونه می‌شود اطلاع پیدا کند؟!

حالا برفرض در متصرمات الوجود که آقای ... اشکال می‌کنند در آنجا ما صحبت نمی‌کنیم در مبدعات که می‌توانیم صحبت کنیم. در آنها که مافوق زمان هستند می‌توانیم صحبت کنیم. در نفوس و عقول کلیه و مجردات که می‌توانیم صحبت کنیم. بالأخره آنها نسبت به ذات ربوبی معلول هستند یااینکه نه، در عرض هستند؟!

همهٔ خلائق، معلول اسماء و صفات

همهٔ خلائق معلول اسماء و صفات هستند؛ جبرائیل، میکائیل، نفوس کلیه، و نفوس انبیاء، نفس رسول الله یا صادر اول بگویید هرچه می‌خواهید بگویید معلول است بالأخره علت که نیست و هم‌طراز وجود در ذات ربوبی که نیست این کفر است و شرک لازم می‌آید. این مسائل توالی فاسد خودش را دارد.

تلمیذ: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُم وَمَا تَع ۡمَلُونَ﴾.[1]

استاد: بله چیز هست.

---

[1] . سوره صافات (۳۷) آیه ۹۶.

اطلاع ذات بر حقیقت علمیه عین اطلاع ذات بر حقیقت عینیه است و بین حقیقت علمیه و بین حقیقت عینیه به طرفة العینی نبایستی که انفکاک و انفصال باشد. پس اطلاع بر ذات در علم عنائی بر صورت علمیه مساوی با اطلاع ذات بر یک حقیقت عینیهٔ خارجیه است! قضیه تمام شد!

تعریف علم عنایی حق

پس تمام اعیان خارجی و تمام پدیده‌ها، آیه‌اش را هم آقای ... خواندند: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ﴾ پس تمام اعیان خارجی و تمام حوادث و تمام پدیده‌ها بِأعیانهم و بِتصرفاتهم و آثارِهم همهٔ اینها به‌نحو عینیت در ذات ربوبی تحقق عینی دارند. این را علم عنائی حق می‌گوییم. حالا صحبت در این است که کیفیت مسئلهٔ تصرم در وجود چیست! دیگر ما بنزینمان تمام شد! حالا این حقائق چطور می‌تواند در آن سلسلهٔ وجود ... خب این وجود را می‌بینیم که نبوده و الآن هست.

البته راجع به این مسئله ما قبلاً صحبت کردیم و شاید صحبت ما کافی نبوده و خب طبعاً این اشکالی

که شما می‌کنید نشان می‌دهد که شما در آن بحث‌ها نبودید چون اینها بحث شده است. این مسئله و کیفیت تحقق و تکوّن آن جای صحبت دارد.

معنای صادر اول

من‌باب‌مثال پیغمبر که صادر اول است در ۱۴۰۰ سال قبل در سال عام الفیل باید متولد شود در قبل از آن تولد هم نبوده شما هرچه روی زمین بگردید پیغمبر را پیدا نمی‌کنید پدرش هست ولی خودش نیست یا در یک زمانی پدرش عبدالله هم نبود و مادرش هم نبوده است. حال سؤال این است که این «نبود» کجاست؟! اگر ما می‌گوییم که اطلاع بر حقایق علمیه عیناً مساوی با اطلاع و اشراف بر حقایق عینیه است، پس این رسول خدا که صادر اول هست ـ حالا بقیه که بماند ـ کجاست؟! ایرادش اینجاست که ما صادر اول را همین می‌بینیم که در سنهٔ چند عام الفیل به‌دنیا آمد؛ این وجودی که مرکب از شحم، لحم، جلد، اُذن و عظم است این را ما صادر اول می‌دانیم چشم ما به این مولود باز می‌شود و می‌گوییم که این صادر اول است درحالی‌که یک سلسلهٔ علت وجود دارد که براساس آن سلسلهٔ علیت

همهٔ اشیاء تحقق عینی و تحقق خارجی دارند حالا کیفیتش إن‌شاءالله دیگر برای جلسات بعد باشد.

تلمیذ: اینکه علم حق با اراده یکی است از همین منشأ است؟

استاد: بله.

أللهم صل علی محمد و آل محمد